

فرهنگ عامه در مقامات بدیع الزمان همدانی

کرمعلی قدمیاری*

چکیده

مقامه یکی از شکل‌های بیانی رایج ادبیات عرب است که در قرن چهارم هجری به دست بدیع‌الزمان همدانی ساختاری منظم یافته و در فرهنگ و ادبیات جامعه‌ی اسلامی آن روزگار از پایگاه و ارج ویژه‌ای برخوردار بوده است.

در این جستار به فرهنگ و ادبیات و اندیشه‌هایی پرداخته شده است که می‌توان گفت درون مایه‌ی بیشتر مقامات بدیع‌الزمان بر اساس آنها شکل گرفته است. بسیاری از مقامه نویسان، از این قالب بیانی، برای ترویج آراء و اندیشه‌های خاص خود بهره برده و با این ابزار به خلق آثار ارزنده‌ای در این زمینه پرداخته‌اند، اما در آثار فرهنگ عامه به گونه‌ای که در مقامات بدیع‌الزمان مشهود است، چندان جلوه‌ای ندارد.

بدیع‌الزمان همدانی گذشته از موضوعهای اصلی مقامه‌ها در اندرون حکایات به طرح موضوعات اجتماعی و فرهنگ عامه‌ی روزگار خود پرداخته که ذهن هر خواننده‌ای را به خود می‌کشد و انگیزه‌ی وی را برای تحقیق و مطالعه در این مقامات بیشتر می‌کند.

به عنوان مثال بدیع‌الزمان در مقامات خود از مراسم خواستگاری، تشیع جنازه، نوع برخوردها به هنگام دیدار، هجو و مدح و گدایی پرده برداشته و با آوردن نامهای جانوران و درختان مختلف به غنای این اثر ادبی افزوده است. نیز بسیاری از خوراکیها و پوشاکهای عصر خود را به رشته‌ی تحریر درآورده از گونه و روش عیاشی و میخوارگی و مجلس‌های عیش و نوش مردم سخن به میان آورده و سفره‌آراییها را چنان به تصویر کشیده است که چون آینه‌ای

رُخسار اوضاع اجتماعی دوران او را می‌نمایاند.

کلیدواژه‌ها: بدیع‌الزمان، مقامات، فرهنگ عامه، (فولکلور) هجو، مدح، آداب و رسوم، هنر، طرح فولکلور، توده‌شناسی.

مقدمه

در قرن چهارم هجری، استعمال سجع و دیگر تکلفات و صنایع لفظی در نثر عربی بر پایه‌ای رسید که در کلیه انواع نثر باستان‌های علمی راه یافت و حتی موضوعات جدیدی مانند فنّ مقامات، در نثر عربی ابداع شد تا نویسنده بتواند با آزادی مجال و بدون توجه به سیاق معنی، سجع و دیگر صنایع ادبی را در کلیه قرائن نثری به کار برد و این شهرت و رواج به پایه‌ای رسید که علمای بلاغت و بیان نیز که در گذشته، سخن از نفی و ردّ سجع می‌گفتند، ناگزیر آن را از اسالیب و سپس از ارکان اصلی بلاغت به شمار آوردند^۱ و باید گفت که ادب در این دوره صورت راستینی از زندگی است و مقامات، پدیده‌ای زاده‌ی مظاهر اجتماعی است.

احمد بن حسین بن یحیی همدانی، ابوالفضل، (۳۵۸ - ۳۹۸)^۲ از پیشگامان فنّ مقامه‌نویسی در پهنه‌ی زبان و ادب عربی و یکی از شاعران و نویسندگان بزرگ و مشهور عرب و ایرانی است که «زیر دست پادشاهان ایرانی مانند: دیلمیان و آل زیار و ملوک نيمروز و غزنویان پرورش یافته و همواره از آنان صلات و جوایز می‌گرفته و در بغداد و دربار خلفا نیز شهرتی بسزا داشته است. مقامات او افسانه‌هاییست که غالباً پهلوان آن روایات «ابوالفتح اسکندری» مخلوق فکر خود بدیع‌الزمان و راوی وی «عیسی‌بن‌هشام» نیز خیالی و ساخته‌ی ذهن اوست^۳.» به قول

ثعالبی: «در نظم و نثر عربی بی‌نظیر و کلماتش در عین فصاحت و بلاغت بود. در قوه حافظه و بدیهه‌گویی یگانه جهان و از اُعجوبه‌های دوران بود. قصیده‌هایی را که بیش از پنجاه بیت داشت و او هرگز نشنیده بود، به مجرد یک بار شنیدن حفظ می‌کرد و از اول تا آخر بدون تغییر معنی یا حرفی می‌خواند و چهار پنج ورق از هر کتابی را که ندیده بود فقط با یک بار دیدن حفظ می‌کرد؛ سپس آن را عیناً قرائت می‌نمود. هرگاه تصمیم می‌گرفت قصیده‌ای بسراید یا نامه‌ای بنویسد، بدون تکلف و فوری می‌نوشت و بسا نامه‌ای را که در نظر داشت بنویسد، از سطر آخر شروع می‌کرد و همین‌طور به ترتیب عکس می‌نوشت و به اولش می‌رسانید.»^۱

کتاب مقامات بدیع‌الزمان همدانی یکی از متنهای بنیادین زبان عربی است و نخستین کار علمی در نوع خود بوده که تأثیر بسزایی در ادیبان و نویسندگان پارسی زبان روزگار خود و پس از خود داشته است. نیز از آثاری است که به دست یکی از نویسندگان ایرانی ذولسانین پدید آمده و اهمیت آن در راستای هر دو زبان عربی و فارسی بسی والاست.

داستان نویسی و تمثیل‌پردازی، در خون بدیع‌الزمان بوده است.^۲ او مواد این داستان زدن‌ها و حکایت‌پردازیها را از خواننده‌ها و شنیده‌ها و دیده‌ها و تجربه‌های سفرهای خود برداشت کرده است.^۳ آنچه را که در مقامه الصَّیْمَرِیَه از قول ابی‌العَنَبِیْس می‌نویسد، وصف حال خود اوست: «ویرانه و آباد خراسان را گشتم و به کرمان و سیستان روی نهادم و از آنجا به ختلان و طبرستان و عُمان و جُرْجان و نُوبه و قِبْط و سِنْد و هِنْد و یَمَن و حِجَاز و طائف و مکه و طراز و بیابانهای قفقاز گذشتم ... و همه جا نوادر و اخبار گرد آوردم.»^۴

۱. ثعالبی، بیتمه‌الذهر، ج ۴، ص ۲۵۶.

۲. ذکاوتی قراگوزلو علیرضا بدیع‌الزمان و مقامات نویسی، ص ۳۱.

۳. بدیعیات الزمان، ص ۴۰.

ویژگیهای کار بدیع‌الزمان در آن است که حوادث داستانهایش غالباً در محیط‌های تمدن شهری می‌گذرد.^۱ کُذیه (گدایی) موضوع اصلی مقامه‌های بدیع‌الزمان همدانی است و این موضوع فقط در تعداد اندکی از مقامات وی به چشم نمی‌خورد. «بدیع‌الزمان» غیر از کُذیه، در موضوعات فرعی دیگری چون: فُکاهی یا موضوعات ادبی از قبیل: نقد شعر و شاعران، لُغز و معما، پند و اندرز، نقد اجتماعی و موضوعات دیگر چون: دُعا و مناجات و موسیقی هر چند به صورت اندک ادبیات عامیانه چون: سفره آرایها، سفر حج، مراسم ازدواج و خواستگاری، تشیع جنازه، نوع برخوردها به هنگام دیدار، هجو، مدح و ... سخن گفته است.

«بدیع‌الزمان» با استادی فوق‌العاده‌ی در تغییر دادن، پیوسته به نقشی که قهرمان مقامات او، «ابوالفتح اسکندری»، بازی می‌کند «با مهارت بی‌اندازه‌اش در انتخاب الفاظ برای سجع و موازنه»^۲، توانست با کتاب کم حجم و پُرازش خود راهی نو در ادبیات عرب بگشاید و ادیبان و نویسندگان دیگر بدون فاصله از وی پیروی کنند. در حدود بیست و یک تن از نویسندگان عرب در شرق اسلامی از وی متأثر شده و مقامه نوشته‌اند. کسانی چون: ابن ناقی، حریری، زمخشری، جلال‌الدین احمدبن علی الاسوانی، ابن‌الجوزی و ... نیز در غرب اسلامی، دوازده‌تن؛ افرادی چون: ابن شرف، ابن شهید، ابو عبدالله بن‌ابی الخصال، محمدبن مالک قرطبی، ابن‌المعلم و دیگران به تقلید از وی به مقامه‌نویسی دست یازیدند. بعدها در ایران در حدود ده تن به مقامه‌نویسی فارسی پرداخته‌اند و در این رهگذر از مقامات بدیع‌الزمان همدانی بی‌بهره نبوده‌اند. بنابر این در پرتو انوار ادبی مقامات همدانی، کتابهای مقامات فارسی از قبیل مقامات حمیدی، گلستان سعدی، بهارستان جامی، روضه خُلد مجد خوافی، پریشان قآنی و ... به رشته تحریر درآمده‌اند.

بحث

اگرچه عبارت پردازی و سجع و آهنگ و موازنه و مُقارنه در نثر «بدیع‌الزمان» به کمال است ولی باید گفت که همه‌ی ارزش کار او در لفظ نیست بلکه ارزش واقعی کار وی در داستان پردازیهای او است که گذشته از سجع و استعاره و مجاز- که پیرایه‌هایی لفظی و معنوی به شمار می‌آیند - خود جذّاب و خواندنی است. بنابراین یکی از موضوعات بسیار جالبی که در مقامات بدیع‌الزمان همدانی به چشم می‌خورد، فولکلور یا ادبیات عامیانه است که در واقع اساس و شیرازه‌ی مقامات همدانی را تشکیل و حجم بیشتری از کتاب را به خود اختصاص داده است.

در پژوهش حاضر برای اثبات این مدّعی نخست به معنی واژگانی و معنی اصطلاحی مقامه می‌پردازیم؛ سپس از فولکلور و ادبیات عامیانه یا فرهنگ عامّه سخن می‌گوییم و ضمن اشاره‌ای کوتاه به فولکلور در اروپا و ایران، ادبیات عامیانه را در مقامات بدیع‌الزمان همدانی مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم.

مقامه در لغت

«المقامة (بافتح) المجلس و الجماعة من الناس^۱ أو الخطبة أو العظة أو الرواية التي تلقى في مجتمع الناس؛ جمعها مقامات^۲». در کتاب صبح الاعشى چنین آمده است: «و سُميت الا حدوتة من الكلام مقامةً كأنها تذكر في مجلس واحد يجتمع فيه الجماعة من الناس لسماعها^۳» نیز به معنی سخنانی است که در یک مجلس ایراد گردد.

مقامه در اصطلاح

۱. محمدین منظور، لسان العرب، (قاهره ۱۳۰۷ هـ)

۲. بهار، ملک‌الشعرا، سبک شناسی، ج ۲، ص ۳۲۴ و ۳۲۵.

نخستین کاربرد اصطلاحی این واژه بر انواع موعظه و تمثیل که در حضور خلیفه یا امیری ایراد می‌شد و قصد پندآموزی داشت، اطلاق شد: «المقامة مجلسٌ یقومُ فیهِ الخطیبُ یحُضُّ عَلَی فِعْلِ الْخَیْرِ»^۱.

همزمان با حرفه‌ی قصه‌گویان که در مسجدها و اردوگاهها و دیگر مراکز اجتماع با داستانهای دینی یا افسانه‌ها و مثلها مردم را سرگرم می‌کردند، گدایانی پیدا شدند که می‌کوشیدند با سخن‌پردازی چیزی از ثروتمندان بگیرند و شخص گدا در پایان آن «گدایی ادبی» می‌گفت: «ارْحَمُوا مَقَامِی هَذَا»^۲.

خود «بدیع‌الزمان»، واژه‌ی مقامه را به معنای وعظ در مقامات آورده است. در پایان مقامه‌ی الوعظیه می‌خوانیم: «فاصبرْ علیهِ اِلی آخِرِ مَقَامَتِهِ لَعَلَّهٗ یُنَبِّئُکَ بِعِلْمَتِهِ»^۳.

مقامه در تعریف امروزی

نوعی خاص از نثر نویسی است که خطیب یا دبیر، روایات و داستانهایی را در عبارتهای مُسَجَّع و مُقَفَّی و آهنگین برای گروهی از مردم بخواند یا بنویسد. آهنگین بودن کلمات و خوشی عبارات و تراؤف لغات و آمیختگی نظم با نثر از ویژگیهای مقامه نویسی است و این امر نشان می‌دهد که در مقامه نویسی آگاهی از روشهای فن بیان و هم معنی آوردن واژگان بر زیبایی آن می‌افزاید و به قول صاحب‌الفخری: «تنها فایده‌ی فن مقامات، تمرین در فن انشاء و آشنایی با اسالیب مختلف نثر است»^۴.

۱. نور عوض، فن‌المقامات بین‌المشرق و المغرب، چاپ اول، ص ۷/۶.

۲. فن‌المقامات، ص ۸. در مورد قصه‌گویان، رک به تاریخ تمدن اسلامی زیدان در قرن چهارم هجری، ج ۲، ص ۶۵-۶۶ و ۸۴-۹۰.

فولکلور (ادبیات عامیانه)

[فُل] (۱) مأخوذ از فرانسه از فولک (Folk) به معنی توده و لو (Lore) به معنی دانش. علم به آداب و رسوم توده‌ی مردم و افسانه‌ها و تصنیف‌های عامیانه. توده‌شناسی، فرهنگ عامه، یا مجموعه‌ی عقاید، اندیشه‌ها، قصه‌ها، آداب و رسوم، ترانه‌ها و هنرهای ساده و ابتدایی یک ملت را فولکلور گویند^۱. به تعبیری دیگر ادبیات عامیانه (a.da.bi.yt-e.a.mi.ya.ne) بخشی از فرهنگ مردم است که تخیل، احساس، آرزو اندیشه‌های گوناگون، آنها را از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌کند و نشان‌دهنده‌ی معیارهای زیبایی‌شناسی و اخلاقی هر دوره از زندگی هر قوم است. ادبیات عامه را هنر زبانی و هنر کلامی نیز نامیده‌اند^۲.

مهمترین بخش فرهنگ عامه در آثار داستانی، قصه‌ها یا افسانه‌های تاریخی، نیمه‌تاریخی، قهرمانی، عاشقانه، اخلاقی، پندآموز، رمزی، تمثیلی، طنزآمیز و تخیلی است که بیشتر به نثر و گاهی به نظم یا هر دو پیدا می‌شود. زبان ادبیات عامیانه به سبب خاستگاه آن که توده‌ی مردم است، ساده، روان و پرداخته است و طی سالها نقل سینه به سینه از واژه‌های دشوار و ناهنجار و عبارت نامأنوس و مهجوری که به آسانی نمی‌تون آنها را تلفظ کرد، پیراسته شده است. تعبیرها، کنایه‌ها، تشبیه‌های متداول، و اصطلاحات گفتاری مردم وسیله‌ی پرداخت رویدادهای تخیلی یا واقعی است. گاهی آمیختگی واقعیت و خیال بر جاذبه‌ی ادبیات عامیانه می‌افزاید^۳.

فولکلور در اروپا

« فولکلور از اواسط قرن نوزدهم (میلادی) تاکنون نامی جامع برای مثلها، ترانه‌های شفاهی و مراسم اجتماعی به کار رفته که تنها یا حداقل در اصل به صورت دهن به دهن (شفاهی)

۱. دهخدا، لغتنامه، ذیل فولکلور.

۲. فرهنگ‌نامه ادب فارسی، دانشنامه ادب فارسی ۲، ص ۵۷.

بیشتر از شکل مکتوب آن به نسلهای جدید انتقال یافته است. فولکلور توسعه یافت؛ نیز هم اکنون برای موفقیت در ارتباطات ادامه دارد حتی در جایی که کمتر کسی می‌تواند بخواند یا بنویسد.^۱

نخستین بار آمبرواز مُورتن (Ambroise Morton) در ۱۸۸۵ میلادی آثار باستان و ادبیات توده را Folk-lore نامید؛ یعنی دانش عوام^۲. ابتدا محققین فولکلور، فقط ادبیات توده، مانند: قصه‌ها، افسانه‌ها، آوازها، ترانه‌ها، مثلها، معماها، متلکها و غیره را جستجو می‌کردند^۳ ولی بعدها اشعار چوبانی، ترانه‌های کشاورزی، ابزار و وسایل کار و زندگی، مکانهای عمومی، چستانها و کنایات و... نیز به آن افزوده شد.

فولکلور در ایران

به نظر صادق هدایت: « فولکلور علم نوزادی است، ولی جمع‌آوری مصالح آن بسیار لغزنده و دشوار می‌باشد زیرا این گنجینه فقط از محفوظات اشخاص بی‌سواد و عامی به دست می‌آید.^۴» اما به نظر نگارنده خود فولکلور یا ادبیات عامیانه در ایران و خاورمیانه چیزی نوپا و نوظهور نیست بلکه باید گفت که دانش جمع‌آوری فولکلور و پردازش آن به صورت علمی، پدیده‌ای نوظهور است؛ چنانکه در کتاب «نوشته‌های فراموش شده» به تصریح آمده است که: « جنبش جمع‌آوری فولکلور در ایران پس از چاپ کتاب «نیرنگستان» به سال ۱۳۱۲ آغاز شد.^۱ با اندکی کاوش و تحقیق و ژرف نگری در متون کهن ایران بویژه از قرن چهارم به بعد، در می‌یابیم که نویسندگانی چون: بدیع‌الزمان همدانی، قاضی حمیدالدین بلخی، حریری، سعدی، جامی و دیگران

۱. Abrams, ۱۹۷۱, p.۶۳.

۲. نوشته‌های فراموش شده صادق هدایت، ص ۱۸۶.

۳. همان، ص ۱۹۷.

در آثار قلمی خود توجه زیادی به فرهنگ عامه داشته‌اند و این آثار مشحون از حکایات، طنزها، ضرب‌المثلها، کنایات، معماها، مسائل حکمی، اخلاقی، پند و اندرز، آداب و رسوم، سنن و دیگر روابط اجتماعی است.

آنچه که در مورد فولکلور در عصر حاضر به زبان فارسی به چاپ رسیده، عبارتست از:

۱- ژوکووسکی نمونه آثار ملی ایران، پترزبورگ ۱۹۰۲.

۲- ا. کریستین سن، مجموعه قصه‌های فارسی، کوبنهاون، ۱۹۱۸.

۳- هانری ماسه، قصه‌های فارسی، پاریس، ۱۹۵۲.

۴- گالونو، زورخانه، لنینگراد، ۱۹۲۷.

۵- گالونو، پهلوان کچل، لنینگراد، ۱۹۲۸.

۶- گالونو، خیمه شب بازی، لنینگراد، ۱۹۲۹.

۷ و ۸- ص. هدایت، اوسانه، ۱۳۱۰، نیرنگستان، ۱۳۱۲.

۹- کوهی کرمانی، هفت صد ترانه - چهارصد افسانه، ۱۳۱۶.

۱۰- مجله‌ی موسیقی، سال اول، ۱۳۱۸، شماره‌های ۷، ۸، ۶.

از میان گونه‌های ادب عامه، داستانها، بخوبی آداب و رسوم، طرز لباس پوشیدن، غذا خوردن، نشست و برخاست، نمای قدیمی شهرها، و طبقات اجتماعی موجود را در هر زمان و دوره‌ای می‌نمایاند. کتاب بدیع‌الزمان همدانی از جمله آثاری است که نویسنده در آن، سخنان و نظرات خود را در باره‌ی اجتماع آن زمان و فرهنگ رایج مردم آن دوره را در قالب بیانی ادبی و هنری ویژه‌ای - که خود آغازگر آن است - بیان کرده و با آن گونه‌ی ادبی خاص به نقد اجتماع آن دوره پرداخته و از واقعیتهای موجود تمدن شهری و روستایی آن روزگار و جامعه پرده برداشته

است.

براساس طرح کلی برای کاوش فولکلوریک منطقه در کتاب «نوشته‌های فراموش شده‌ی صادق هدایت»^۱ مطالبی که از فرهنگ توده در کتاب «مقامات بدیع‌الزمان همدانی» ارزیابی می‌شود به قرار زیر است:

۱- زندگی مادی:

الف: وسایل اقتصادی:

۱- زمین یا شهر: در این کتاب از شهرهای زیادی نام برده شده است. شهرهایی چون: بغداد، بصره، مکه، اهواز، اصفهان، دربند، مراغه و ... نیز در این شهرها از کوههایی چون: «الرَّضْوَى»: کوهی در مدینه، (دنبانندواروند) نام دو کوه در ایران (مقامه ۴۴)، یاد شده است. همچنین نام رودخانه‌هایی چون: «دجله» و «فُرات»: دو رود بزرگ در عراق (مقامه ۳)، به چشم می‌خورد. نیز نام قبایلی چون «أَزْدٌ» و «فَرَّارَه» (مقامه ۱۴)، «ثوابه» (۴۸)، «خُزاعه» (۵۱) و محله‌هایی چون: «الْكَرَّخ»: محله‌ای در بغداد که دکانهای فروشندگان از اصناف مختلف در آن است (۱۲)، باب الطَّاق: محله‌ای بزرگ در جانب شرقی بغداد (۲۲)، «سورا» و «جامعین»: نام دو مکان در عراق (۵۰)، «المَرِيدُ»: جایگاهی در شهر بصره که در آن، بازارِ آثار و نوشته‌های زیبا برپا می‌شد و به بازار مَرِيد معروف بود (۴۹)، نمایان است.

۲- نامهای جانوران چون: «الْخِشْفُ»: آهو بره «الْغَيْلُ»: گروه اسبان، «الْعُصْمُ»: بُزهای کوهی (۱)، «المُهْرَةُ»: گره اسب ماده (۳)، «المَطِيَّةُ»: شتر، «النَّرْسُ»: اسب، «النُّصُ»: شتر لاغر، «المَرُوضَةُ»: اسب تربیت یافته، «الطَّرْفُ»: اسب نجیب (۵)، «نَجِيَّةُ»: شتر سفید و سیاه (۶ و ۱۴)، «نَاقَةُ كَوْمَاءُ» شتر

ستبر کوهان، «الغزال»: آهو (۷)، «راحلة»: شتر قوی و رهوار و خوش سَفر (۱۰ و ۴۸)، «الآبد»: جانور وحشی، «النَّقْدُ»: اسب یا شتری که طول سفر او را لاغر گردانیده باشد (۹)، «حَبَات»: مارها، «الشَّاءُ»: جمع شاة: گوسفند (۱۳ و ۴۴)، «السَّبْعُ»: حیوان درنده، «الضَّبْعُ»: کفتار (۱۴ و ۴۵)، «الْمُجَبَّلُ»: اسبی که در دست و پایش سفیدی باشد (۱۴)، «الکُرَاعُ»: گاو یا گوسفند ساق باریک (۱۵)، «الضَّنَاضُ»: ماری که همیشه در حال حرکت است. (۱۷)، «الحَيَّةُ»: مار (۱۸ و ۵۱)، «خَيْلٌ مُسَوَّمَةٌ»: اسبهای نشاندار، «الحُورُ»: بچه شتر (۱۸)، «السَّخْلُ»: بچه‌های گوسفند یا بُز، «الخُرُوفُ»: بره‌ی نر، «الْجَدْيُ»: بُزغاله‌ی نر (۱۹) و چراگاه آنها چون: «الْمَصِيفُ»: بیلاق، «الْحِمَى»: چراگاهی که دیگران حق ورود به آن را نداشته باشند. (۸)، «المُحَرَّجُ»: سگی که برگردن او قلاده بسته باشند (۲۰)، «الْأَسْوَدُ»: جمع آسد: شیر بیشه (۴۳ و ۵۱)، «التَّيْسُ»: بُزکوهی (۳۳)، «البَغْلَةُ»: استر، قاطر (۴۲)، «دَاذُ»: نام شیری خطرناک، «شُجَاعُ»: نام ماری سمی و خطرناک، (۵۱)، «أَفْرُخٌ»: جمع أفرأخ، جوجه‌ی پرندگان، «الطَّيْرُ»: جمع طائر، پرنده (۱)، «فَرَخَيْنِ»: دو جوجه‌ی پرنده (۵)، «العُصْفُورُ»: گنجشک (۶)، «زُعْبُ»: جوجه‌ی پرنده که تازه بر در می‌آورد (۱۳)، «الوطواط»: خفاش، شب پره، «الْفَطَّاطُ»: مرغ سنگ‌خوار که در هدایت ضرب‌المثل است (۱۴)، «الصُّفُورُ»: جمع الصُّفْرُ: پرنده‌ی شکاری (۴۳) و حشراتی چون: «جَنَادِبُ»: جمع جُنْدَبُ: ملخ (۶)، «اللبُودُ»: کنه که به شتر و جُز آن می‌چسبد (۴۳)، «دُودَةٌ»: کِرْم (۵۱).

۳- نامهای گیاهان و درختان چون: «الآش»: ریحان (۱۵)، «بَقْلٌ»: سبزی (۱۹)، «الرَّجْلَةُ»: گیاه خرفه، و آن نوعی گیاه است که در محلّ جریان سیلها می‌روید و آن را می‌کنند و با آن در حماقت و نادانی مثل می‌زنند (۲۰)، «الآءُ»: درختی زیبا و تلخ مزه، «الائُلُ»: درختی بزرگ و بی‌ثمر (۶)، «الْفَقَادُ»: درختی با خارهای سخت (۱۴ و ۴۵)، «الائلاتُ»: جمع الائلة، درخت گَز (۱۷)، «الزُّقُومُ»: درختی تلخ و زشت، درختی که در دوزخ روید، «شَجَرُ الْخِلَافِ»: درخت

بید (۴۳)، «السَّاج»: درخت ساج (۲۲).

۴- اماکن و ساختمانهای عمومی چون: «السُّوق»: بازار (۴)، «فُرْضَةُ السُّوق»: تماشاگاه بازار (۶)، «مسجد»، «محراب»: جایی که امام جماعت برای اقامه نماز در آنجا می‌ایستد. (۱۰)، «مارستان»: بیمارستان روانی (۲۴)، «خزائن»: خزانه‌ها (۴). «الْمُخْتَلِّ»: مجلس (۷)، «الرَّئِيسُ»: قبر (۶)، «حانوت» دکان (۶)، «الْحَانَات»: میکده‌ها، «بَيْتُ حَانٍ»: دکان باده فروش، میکده (۴۹)، «قِباب»، جمع قُبّه، گنبد (۱)، «حِيَاضُ»: جمع «حَوْضُ»، برکه (۷و۵)، «كَنْبِفُ» مُستراح. (۴۹)
۵- خوراک: غذا و مشروبات، میوه‌ها و موادّ خوشبو:

«الْخَرْدِيقُ»: شورها، «السُّوقِ»: غذایی که از گندم یا جو گرفته شود. (۲)، «الرَّغِيفُ»: گرده نان، (۱۹و۵)، «الزَّادُ»: توشه (۶)، «الْمَرِيُ»: نانخورش (۷)، «الشَّوَاءُ»: گوشت سُرخ شده، کباب، «جودابات»: جمع الجودابَة: غذایی که از نان و گوشت درست می‌شود، «الْفَرْقُ»: شورها، «الرُّقَاقُ» نانِ لواش، «الطَّخُنُ»: آرد (۱۲)، «الدَّسَمُ»: گوشت و پیه، (۱۳)، «السَّكَبَاجُ»: گوشتی که با سرکه پخته شود، «اللَّحْمُ»: گوشت، «اللَّيْءُ»: گوشتِ نپخته، خام، (۱۷)، «الْمَلْحُ»: نمک (۱۹)، «مَضِيرَه»: غذایی که با گوشت و دوغ تهیه می‌شد و غذای مخصوص ثروتمندان بود. (۲۲)، «قَرَعِيَّةُ»: غذایی که از کدو می‌پزد. (۴۳)، و آشامیدنیها چون «الْخَلُّ»: سرکه (۱۹)، «الْحَلِيبُ»: شیر (۳۶)، «الْمُدَامُ»: شراب (۴۴)، «السَّلَافَةُ»: شراب ناب (۴۹)، و میوه‌ها چون: «الْأَزَادُ»: نوعی خرما، «الرُّطْبُ»: خرما قبل از رسیدن، (۱۳و۲)، «البَاكُورَةُ»: میوه‌ی نور رسیده (۴)، «التَّمْرَةُ»: یک‌دانه خرما (۱۸)، و موادّ خوشبو چون: «الْعَرْفُ»: بوی خوش، «الْعُودُ»: نوعی از موادّ خوشبو، چوبی که از سوختنش بوی خوش برخیزد. (۵)، «السُّكُّ»: نوعی از عطر که در آن مُشک باشد، «الْخُلُوقُ»: نوعی بوی خوش که بیشترین بخش آن زعفران است، «مِسْكُ»: مُشک (۱۰)، «النَّدُّ»: چوب عود که برای بوی خوش بسوزانند (۴۲).

۶- پوشاک (زنانه و مردانه) چون: «الطَّمْر»: لباس کهنه (مقامه ۹ و ۱۷)، «الإِزَارُ»: شلوار (۲ و ۱۲)، «الْبُرْقُعُ»: نقاب، روبند (۲)، «الرَّبْطُ»: پارچه، «بُرْدَةٌ»: نوعی پارچه ابریشمین (۳ و ۵)، «الْجَبِيْبُ الْمَرْقُوعُ»: پیراهن وصله‌دار (۵)، «الْقُرْطُقَةُ»: بالاپوش، «الْفِلَالَةُ»: لباس نازک، «الْخَفُّ»: کفش (۴۳ و ۶)، «دَثِيْبَةٌ»: کلاه بلند، قَلَنْسُوهُ، «فُوْطَةٌ»: پیشبندی که خدمتکاران می‌بندند. (۸)، «الْعِمَامَةُ»: دستار، سربند (۶)، «الْفِرَاشُ»: فرش، رختخواب، «الْوِسَادُ»: بالش، مُخَدَّة، پُشتی (۹)، «الْصَّدَارُ»: جامه‌ای بدون آستین که روی پیراهن پوشند، جلیقه، سینه‌بند (۱۲)، «حَبْرٌ»: لباس مُطْرَز، جامه پُرنگار، «وِشَاءٌ»: جمع الوَشْيُ: جامه نقش و نگاردار، «الْأَكْمَامُ»: جمع الكُمَّ: آستین لباس، «الْجُبُوبُ»: جمع جَبِيْب: کیسه ماندی که در جامه دوزند و در آن پول و چیزهای دیگر نهند. «المُطْرَفُ»: ردا و چادرِ خَزّ و نگارین (۱۳)، «الْحِدَادُ»: لباس عَزَا، و عرب در عزا لباس سیاه می‌پوشید. «اللَّثَامُ»: روبند، نقاب (۱۴ و ۱۶ و ۱۹)، «الْبِسَاطُ»: چیزی حصیر مانند یا قالی و زیلو که در روی زمین پهن کنند. (۱۵)، «السَّمْلَةُ»: چادرشَب «الْبُرْنُسُ»: شِنَلِ کلاه‌دار، «الْقَلْمُونُ»: پارچه‌ای که در بافتن آن رنگهای مختلف به کار رفته است، (۱۶)، «الْأَرْدِيَّةُ»: جمع الرِّدَاءُ: رپوش و آنچه که روی لباس پوشند. (۱۷ و ۴۹)، «الدِّيَابِجُ»: ابریشم، «الْحَسَائِيَا»: جمع الحَشِيَّةُ: تُشک آگنده، بالش پُر از پشم یا پَرِ مرغان (۱۷)، «جِلْبَابٌ»: آنچه که روی لباسها می‌پوشند. (۱۸)، «قَمِيصٌ»: پیراهن (۱۹ و ۵۱)، «جَبِيْبَةٌ»: بالاپوش، «نَقْلٌ»: کفش (۱۹)، «حُلَلٌ»: جمع حُلَّة، جامه گرانبها و نو (۲۰)، «سِرْوَالٌ»: شلوار (۲۲)، «سِرْبَالٌ»: جامه، پوشاک، الخِرْقَةُ: پیش‌بند (۲۲) «الْوِطَاءُ»: زیر انداز، فرش، بستر، «الرَّيْطُ»: چادر (۴۶)، «الْوِشَاحُ»: چرم پارچه و نواری پهن و آراسته به جواهر که زنان به دوش خود انداخته، از زیر بغل بگذرانند، حمایل (۴۹).

۷- منزل بطور کلی: «الباب»: در، ثروتمندان در خانه را از جنسِ سَاج می‌ساختند. (۲۲)، «الحَلَقَةُ»: حلقه در (۲۲)، «الغِرَانُ»: جمع غَار، فاصله‌های بین لوحهای در (مقامه ۲۲).

«الرَّيْبِيُّ»: بهار خواب، «الْخَرِيفِيُّ»: مکانی که در پاییز در آنجا می‌نشینند یا می‌خوابند (۲۲)، «الطَّاقَةُ»: پنجره، نورگیر، «المعارج»: جمع معراج، پله (۲۲)، «حَوْضٌ ثَرْتَارٌ»: حوض جاری که صدای آب از آن شنیده می‌شود (۲۳)، «الْحَيْطَانُ»: جمع حائط: دیوار، «الدَّسْتُ»: بالادست اتاق، مکان آماده برای مهمان و آن بالای خانه و بهترین اتاق در آن بود. «التُّنُورُ»: تنور، «كَنِيفٌ»: مُسْتَرَاخٌ، و بَدِيعُ الزَّمَانِ همدانی از زبان مرد تاجر چنین می‌نویسد: «مُسْتَرَاخِي مِي خَوَاهِي كِه بَهَارِ خَوَابِ اميرو محلّ اقامت پایینی و زیر را به چیزی نگیرد. قسمت بالای آن را سفیدکاری کرده و پایش را با ساروج اندوده‌اند و سقفش را صاف و زمینش را با مرمر مفروش کرده‌اند ... دری دارد که فاصله لوحهای آن مخلوطی از درختِ ساج و عاجِ فیل است». (مقامه ۲۲).

۸- اسباب خانه :

الف - وسایل آشپزی: «الْقَصْعَةُ»: کاسه‌ی چوبی بزرگ، (۲ و ۱۵ و ۲۲) «سَكِينٌ»: کارد (۶)، «الْمُسْتَوْدُقُ»: أجاج (۷)، «رِكْوَةٌ»: ظرف، سطل کوچک (۸)، «الْجِفَانُ»: جمع الْجَفَنَةُ، جام بزرگ (۹ و ۱۴ و ۱۵)، «أطباقٌ»: جمع طَبَقٌ، بشقاب بزرگ، دیس، سینی، «السَّاطورُ»: کارد پهن و بزرگ قصابی برای شکستن استخوان و بریدن گوشت (۱۲)، «الدَّنُّ»: خُمَره، خم بزرگ شراب «السَّمَّاطُ»: سَفْرَه‌ی غذا، «خُوَانٌ»: سَفْرَه قبل از اینکه غذا بر روی آن بگذارند. (۱۵ و ۱۹) «السُّكَّرَجَاتُ»: جمع السُّكَّرَجَةُ: پیاله، ماست خوری، «الْأَبْرَارُ»: جمع بَرٌّ، چاشنی غذا، ادویه‌جات مانند فلفل و غیره که برای طعم غذا به کار می‌برند. «الْعَصَارَةُ»: کاسه‌ی چوبی (۲۲).

ب: وسایل زینتی و آرایش: «الدَّهَبُ»: طلا (۵)، «دُمْلُجٌ»: دستبند (۹)، «لُولُوٌّ»: مروارید، «الْكحلُّ»: سُرْمه (۱۲)، «الْخَلْخَالُ»: حلقه‌ای زینتی که زنان به پای می‌کنند. پای برنجن (۱۴)، «الْفِضَّةُ»: نقره، «التَّبْرُ»: طلا (۱۶ و ۲۲)، «خَاتَمٌ»: انگشتر، «الْقِلَادَةُ»: گردنبند (۱۷)، «المِیلُ»: میل سُرْمه‌کشی (۴۵)، «تَبْجَانٌ»: جمع التَّاجُ: تاج پادشاهی، افسر (۵۰)، «اللُّجَيْنُ»: نقره،

الحِجْلان»: جمع الحِجْل: خلخال، پای آورنجن، (۵۱).

ج: وسایل جنگی و شکار: «القوس»: کمان (۶ و ۳)، «سرنیزه و نیز گاهی به معنی شمشیر» شمشیر (۴)، القسی: کمانها، «السیف»: شمشیر. «السهم»: تیر، «الکنانة»: تیردان، (۶)، «الزرق»: نیزه کوچک که برای شکار اندازند. (۱۰)، «المجن»: سپر (۱۷)، «الطبول»: جمع الطبل: طبل، طبل جنگی (۱۸)، «الفخ»: دام، تله (۲۶)، «الکنائن»: جمع کنانة: ترکش، تیردان (۴۳).

د: وسایل موسیقی و تفریح و سرگرمی:

«النای و العود»: نای و عود، دو آلت موسیقی (۱۵)، «رُقعة الشطرنج»: صفحه بازی شطرنج، «النرد»: بازی تخته نزد و وسایل آن، «الرخ»: یکی از مهره‌های شطرنج، «القدح»: تیر قمار، (۱۵)، «القداح»: جمع القدح: تیر قمار (۱۳).

ه: دیگر وسایل خانه: «الکيس»: کیسه (مقامه ۲)، «الخيط»: نخ (۳)، «الربقة»: ریسمانی که با آن گردن چهارپا را می‌بستند، «اغلاق» قفلها، «مصباح»: چراغ (۴ و ۸ و ۴۵)، «أخلاس»: جمع حلَس، عرق گیر، «العصی»: چوبدستیها، «الأمراس»: طنابها، «الحبل»: طناب، ریسمان، «الکرب»: طناب، «المزاد»: مشکها، «الجراب»: آبنان، «القد»: بند چرمی، «السروج»: زینهای چرمی تراشیده و صیقل یافته، «الركاب»: رکاب اسب، «الأعنة»: جمع عنان: افسار اسب (۶)، «الأدم»: پوست دباغی شده (۷)، «السراج»: چراغ، «الفراش»: گسترده‌ی بستر، رختخواب، «الخذروقة»: مزیمه چوبی که بچه‌ها می‌چرخانند و صدا می‌کند، مازوالاق (۸)، «السفار»: میله آهنی یا چرمی که در بینی شتر فرو کنند (۹)، «الحبال السود»: زنجیره‌های آهنی، «القرطاس»: کاغذ که بر روی آن بنویسند (۱۰)، «العکازة»: عصا، چوبدستی، «الجنازة»: تابوت (۱۱)، «الرطل»: وزنی است تقریباً برابر دوازده اوقیه (۱۲)، «الحقیبة»: خورجین، توشه دان، جامه‌دان، «عصا»: چوبدستی (۱۴)

(«الْبَدْرَةُ»: کیسه پول (۱۵)، «جَلَجِلٌ»: جمع جَلْجُل، زنگوله، «الْقَرَنُ»: رَسَنی که با آن دو شتر را به هم می‌بندند. (۱۶)، «الصَّوَّانُ»: جامه‌دان، «الصُّوْفُ»: پشم گوسفند «نَطَاقٌ»: کمر بند (۱۷)، «فَنَاطِيرٌ»: جمع قنطار، وزنی برابر صد رَطْلُ، «الْمُعْرَةَ»: گل سُرخ برای رنگرزی (۱۸)، «مُشَطٌّ»: شانه، «لِيفٌ»: لیف حَمَام، «موسَى»: تیغ دلاکی (۱۹)، «حصیر»، «حَقَّةُ عَاجٍ»: ظرف کوچکی از جنس عاج، «الْأَبْرِيقُ»: آفتابه «الْمِنْدِيلُ»: حوله، دستمال، پارچه‌ای که با آن عرق و جُز آن را پاک کنند، «الْبِرْكارُ»: پرگار، «الرِّقَاعُ»: کاغذهای نوشته شده، «الشَّبَّةُ»: مس، «الطَّنْطُ»: تشت، لَگَن، «الوِثِيقَةُ»: سند، قبالة (۲۲)، «الْقَرَوَةُ»: پوستین (۴۳)، «الخَيْطُ»: زخ (۴۶)، «السَّرُوجُ»: جمع السَّرْجُ: زین اسب، «الدَّنَانُ»: جمع دَن، خمره بزرگ شراب (۴۹)، «بِذْرٌ»: جمع البَدْرَةُ: کیسه پول (۵۰)، «عَصِيَّةٌ»: عصای کوچک (۵۱)، «الْمِنْوَالُ»: وسیله بافتن پارچه (۴۳).

ب: کار و معیشت و اقتصاد:

۱- پیشه (شغل) مانند: «تِجَارَةٌ» بازرگانی (مقامه ۱) «تِجَارَةُ الْبَزِّ»: بازرگانی پارچه (۳)، «أَسِيفٌ» غلام، «عَسِيفٌ»: کارگر روزمزد (۷)، «شَوَاءٌ»: کباب‌پز، «سَقَاءٌ» آب‌کش و آب فروش (۱۲)، «سَاقِيٌّ»: شراب گردان (۱۹)، «قَرَادٌ»: میمون‌باز (۲۰)، «حصیری»: حصیر فروش، «نِجَارٌ»، «الْتَّخَّاسُ»: برده فروش، «المُطَّرِّزُ»: آنکه جامه‌ها را نقش و نگار کند، نگارگر، گلدوز، ملیله دوز، «الطَّرَائِفِيُّ»: عتیقه فروش (۲۲)، «حَمَامِيٌّ»، «دَلَاكٌ» (۳۳)، «بَرِيدٌ»: پیک و فرستاده، «هَرَّاسٌ»: هریسه پز (حلیم‌پز)، «مَرَّاسٌ» ریسمان باف، «حَمَالٌ»، «حَلَّاقٌ»: سرتراش (۴۲)، «حَلَّاجٌ»: پنبه زن، «الحَائِكُ»: پارچه باف (۴۳)، الحِجَامَةُ خون‌گیری کنایه از شغل و پیشه پست، حَجَّام: خون‌گیر (۴۹)، «صَعْلُوكٌ»: دُزد (۵۱).

۲- پول رایج: «نِجَارُ الصُّفْرِ» نژاد زردها (منظور سکه‌های طلا، دینارها)، (۳)، «الدَّرْهَمُ»: درهم

(۱۸ و ۱۶) « دَنَائِرُ مُعْزِيَّةٌ » : دینارهای منسوب به الْمُعْزِ لِدِينِ اللَّهِ فَاطِمِي (۲۲) ، « فُلَسٌ »: پُل کَمِ ارزش ، پشیز (۴۴) ، « الصُّفْرُ »: دینار (۴۶) .

۳ - رنگها : « الحَالِكُ »: سخت سیاه ، « النَّاصِحُ »: هزرنگ صاف و روشن و خالص بویژه سفید، سخت سفید ، « اَلْقَانِي » سُخ تیره، « اَلْفَاعِقُ »: زردِ خالص (۱۵) .

۴ - مسائل مربوط به طب و پزشکی : « الدَّوَاءُ » دارو (۴) ، « هَضُومٌ »: داروی کمک کننده به هَضْمِ غذا (۱۳) .

۲- زندگی معنوی :

الف روابط اجتماعی :

۱- ازدواج و طلاق : « اَلْمَهْرُ »: کابین ، مَهْرِيَه (۱۶) ، « مراسم خواستگاری »: تا کردن چادر، پیچیدن نخ . همدانی در مقامه ۴۶ « الصُّفْرِيَه » مراسم خواستگاری را در قالب لُغَز برای دینار چنین می‌آورد : « مردی از نژاد طلا در نزد من است که به کفر فرا می‌خواند و بر روی ناخن می‌رقصد و غُرْبَت و دوری او را ادب آموخته ... و کنیزکِ خدمتکار زردی را از تو خواستگاری کرده است که حاضران را به شگفتی وا می‌دارد و تماشاگران را شاد می‌کند . اگر قبول کنی از آندو فرزندی متولد می‌شود که تا تو این نخ را بیچی و چادر را تا کنی ، به سوی شهر و سرزمینت از تو پیشی می‌گیرد . (مقاله ۴۶) . « هَجْرٌ »: ترک کردن زن بدون آنکه او را طلاق داده باشند. در آن زمان چُنَانِ زَنِي، لباسِ سیاه بر تن می‌پوشید. « ... وَ سَرَبُلُوها مِنْ اَلْقَارِ بِمِثْلِ هَجْرِي وَ صَدِّي ، ... » (مقامه ۴۹)

۲- نوع برخوردها ، میانجیگری ، مهمان نوازی :

« صدایش را با سلام دادن بلند کرد . گفتم : درود و رحمت و برکتهای خداوند بر تو باد ! ... »

گفت: به کسی که اصل و نژادش بخشنده و سخاوتمند و خانواده و خویشاوندش نام آورد و بلند آوازه و گفتارش میان مردم رایج است، خوش آمد می‌گویم. و او گفت: راحت گشاد و فراخ و انجمن گرامی باد. (مقامه ۷)، «و كُنَّا أَصْحَابَ نَمٍّ وَ رَمٍّ». «ما میان مردم صلح و آشتی برقرار می‌کردیم (۹)، «نُرغِي لَدَى الصَّبَاحِ وَ نُثَغِي عِنْدَ الرَّوَّاحِ»: صبح هنگام [برای میهمانان] شتر سر می‌بریدیم و شب هنگام برای آنان گوسفند سر می‌بریدیم (۹).

۳- مراسم عبادی و دیگر آداب و رسوم: مانند گزاردن نماز: «صَلَّيْنَا»: نماز گزاردیم. «الْمَفْرُوضَةَ» (در این مقامه): حَجَّ واجب (۵)، قرائت قرآن: «فَقَرَأَ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ، بِقِرَاءَةِ حَمْزَةٍ، مَدَّةً وَ هَمْزَةً»: نخست سوره فاتحه را از نظر مدّ و همزه با قرائت حمزه (یکی از قُرَاءَ معروف قرآن) خواند (۱۰)، نماز جماعت: «هنگامی که انتظارم به پایان رسید صدایی را شنیدم که برای نماز آواز داده شد و واجب بودن آن نماز مقرر گردید (۱۰)، سفر حَجَّ: «لَمَّا أَرَدْتُ الْقُفُولَ مِنَ الْحَجِّ»: هنگامی که خواستم از سفر حجّ بازگردم. «كُنِسْتُ بَعْدَهُ الْعَرَصَاتِ»: بعد از رفتن او، حیاطهای خانه‌ها را [به دلیل یأس و ناامیدی از بازگشتنش] جارو زده‌اند، (۵)، «نُبِدَّتْ خَلْفَهُ الْحُصِيَّاتُ»: به دنبالش سنگریزه‌ها پرتاب کرده‌اند. [یعنی قومش خواسته‌اند که دیگر باز نگردد]، «نَبِحَ الْعَوَاءُ إِلَى آتْرِهِ»: سگ بسیار زوزه کشنده به دنبالش پارس کرده است. «غَرِيبٌ أَقَدَتِ النَّارُ عَلَى سَفْرِهِ»: شخص غریبی که به هنگام سفرش پُشتِ سرِ او آتش روشن کرده‌اند (مقامه ۵) بدرقه کردن مسافر همانند: «وَوَدَّعَ وَ شَيَّعَنِي آتَارُهُ»: و مرا بدرود گفته در حالی که آثارش مرا بدرقه کرده است (۱۴) مسافرت به هنگام شب: «فَحَفَرْتَنِي اللَّيْلُ وَ سَرَّتْ بِي الْخَيْلُ»: شب مرا برانگیخت و باشدت از مکانم دور کرد (۸).

الف - خواب نیمروزی : «قَلْنَا» : نیمروز خوابیدیم . (۱۷) یا «أَلَا نُغَوِّرُ؟» : آیا در نیمروز نمی‌خوابیم؟ (۷) ، «صَبْحَتَهُ» : خواب صبحگاهی (۱۰) .

ب: قمار بازی :

«فَتَسَى قَمَرَتَهُ الْمَكْرُمَاتُ رِدَاءَهُ» و ما نَصَبَتْ قِدْحًا وَ لَا نَصَبَتْ نَرْدًا» (۱۵)

ج - انجمن شعر: «فَاجْتَمَعْنَا ذَاتَ يَوْمٍ فِي حَلْقَةٍ، فَجَعَلْنَا تَنَادَكَرُ الشُّعْرِ...» : روزی در حلقه‌ای جمع شدیم و داشتیم درباره شعر سخن می‌گفتیم . (۴۴) .

د- مجلس آرایی برای عیش و عشرت و سفره آرایی: « درباره‌ی همنشینی و خوشگذرانی که چگونه آن را پی‌ریزی کنیم و ... درباره شراب که آن را از کجا به دست و درباره مجلس که آن را چگونه بیاریم ، با هم سخن می‌گفتیم ، یکی از ما گفت : خانه و منزل بر عهده من و دیگری گفت : شراب و مزه‌اش هم از من . (۱۱) ، یا « قالی‌های آن [خانه] گسترانیده و فرشهایش پهن شده و سفره‌های غذایش ، پهن شده بود و عده‌ای میانِ ریحانِ تر و تازه و گلِ سُرخِ بر رویِ هم چیده و خُمِ شراب ، نشسته بودند و به موسیقی نای و عود گوش می‌دادند (۱۵) یا « سفره‌آرایی» : «به دور سفره‌ای جمع شدیم که ظرفهای بزرگ غذایش چون حوضهای پُر شده بود و گلدانهای پُر از گل در وسطِ سفره قرار داشت و کاسه‌های بزرگ داخلِ سفره با رنگهای مختلف مانند سربازان صف کشیده بودند . به گونه‌ای که ظرفهای خیلی سیاه رنگ در برابر ظرفهای بسیار سفید و ظرفهای سُرخ تیره و روبروی ظرفهای زردِ خالص بودند و گویی که سفره به صفحه بازی شطرنج شبیه بود .

هـ: فال و شگون و آویختن تعویذ: هر گاه پرنده یا آهوئی از سمت چپ شخصِ نگرنده به سمت راستِ او می‌گذشت ، اعراب آن را به فالِ نیک می‌گرفتند و به آن جانور «السَّانِح» می‌گفتند و هرگاه پرنده یا حیوان شکاری که از سمتِ راستِ نگرنده به سوی چپ می‌گذشت ، آن را به فالِ بد می‌گرفتند و بدان «البارِح» می‌گفتند . (۴۵ و ۱۴) ، «هنگامی که تابوت مُرده را دیدیم ، به فالِ بد

گرفتم . (۱۱) ، «وَأَيُّ بَيْتٍ طَيْرَتُهُ فِي الْقَالِ» : و کدام بیت است که به فال بد می‌گیرند . (۴)
«الْحَرْزُ» : تعویذ ، مهره‌ای که برای دفع چشم زخم برگردن می‌آویختند . (۲۲).

و: دشنام : «أُمُّ حُبَيْنٍ» : کرم کوچک بد قیافه ، «يا رَمَدَ الْعَيْنِ» : ای بیماری چشم ، «يا بَعِيَّ الْعَبِيدِ» :
ای فساد بندگان ، «يا دُودَةَ الْكَنْيَفِ» : ای کرم مستراح ؛ «يا كَوَكَبُ النُّحُوسِ» : ای ستاره بد شگونها
! «يا بَرْدَ الْعَجُوزِ» : ای روزهای سرما بین آخر شباط و اول آذار! (۴۳) ، «يا لُكْعُ!» : ای آخمق
بی‌شعور ! (۶) ، «قُبْحًا لَكَ يَا ذَالرُّمَيْمَةِ!» : ای ذورمیمه! زشتی و بدکاری بر تو باد . (۷) ، «أَخَا
الْفِحَةَ» : بی‌ادب ، بی‌شرم . (۱۲).

ز : گدایی و نحوه آن : «الْكُذْيَةُ» : گدایی (۸) ، گاهی گدایان نیازهای خود را بر روی کاغذها
می‌نوشتند و در بازارها گدایی می‌کردند . آلم آرک بالعراق، تَطُوفُ فِي الْأَسْوَاقِ ...» (۳) ، گاهی
گدایی بصورت مستقیم بود و از دختر و پسر (کودکان) استفاده می‌شد: «خداوند رحم کناد بر کسی
که جوانمردیهایش را در کیسه‌ی من پُر کند. خداوند رحم کناد بر کسی که به پسر سعاد و دخترم
فاطمه از روی لطف بنگرد. همانا سعید خدمتگزار شما و بی‌شک فاطمه نیز خدمتگزار شماست.» ،
گاهی شخص گدا برای تکدی ، دین و پیامبر را ابزار خود قرار می‌داد : «پیامبر را در خواب دیدم
که مانند خورشید زیر ابر و مانند ماه تمام شب چهارده بود : راه می‌رفت و ستارگان (صحابه) به
دنبالش می‌رفتند و دامنش را بر روی زمین می‌کشید و ... سپس بر من دُعایی آموخت و مرا
وصیت کرد که آن را بر اُمّتش بیاموزم . (۱۰) ، در مقامه ۱۹ . در شهر دمشق سوریه «عیسی بن
هشام» با گروهی گدایان روبرو می‌شود که رهبرشان با سماجت و پُرویی تمام از وی گرده نان بر
روی سفره پاکیزه ، نمک دُرشت دانه ، سبزی تازه ، گوشت تازه ، سرکه تند ، بُزغاله شیرخوار ، برّه
نر ، آب یخ در ظرفی کمیاب و ... و کفش و شانه و تیغ دلاکی تا سطل و لیف حَمّام می‌خواهد و

زحمت نمی‌دهم. و بدیع‌الزمان این گروه گدایان را بنی‌ساسان لقب داده است (۱۹)، همدانی گاهی از زبان راوی خود «عیسی بن هشام»، موضوع به جان هم انداختن دو گدا را طرح می‌کند: «نذر کردم که دیناری را به عنوان صدقه به سمج‌ترین گدا در بغداد بدهم. مرا به ابی‌الفتح اسکندری راهنمایی کردند، او را در میان دوستانش یافتم ... و گفتم: «لَيْسْتُمْ كُلُّ مِنْكُمْ صَاحِبُهُ»: یعنی هریک از شما دو نفر باید دوستش را دشنام دهد. (مقامه ۴۳).

ب: دانش توده:

۱- نجوم: «الشَّعْرَى»: ستاره شعرا (مقامه ۱)، «النَّسْرُ الطَّائِرُ»: نام یکی از صور فلکی، (کرکس در حال پرواز). (۴۳).

۲- موسیقی: «إيقاع»: در موسیقی هماهنگی صداها و آهنگها و تناسب ارتباط آنها در خواندن و نواختن، هارمونی، بخش کردن زمان آهنگ و صدا به فاصله‌های متناسب و یکنواخت. (۱۸ و ۱۶)، «الْعَرْفُ»: ساز و آواز و مثنائی: جمع مثنی: تارِ دومِ عود و بربط.

۳- حِكْمَتٌ: مانند «لَا تَصْرَمَ مَعَ الْخِذْلَانِ وَ لَا حَيْلَةَ مَعَ الْحَرِمَانِ»: معنی: «با دست کشیدن از یاری کس، پیروزی حاصل نمی‌شود و هیچ چاره و گزیری با ناکامی و بی‌نصیبی نیست. (۶).

۴- پند و اندرز: «... و گفت: البتّه شما آن (مرگ) را خواری و رضا به ستم می‌پندارید و هرآینه بر تابوتها سوار می‌شوید. شما را چه شده است که شتری را که نیاکانتان بر آن سوار شده‌اند بزودی فرزندانان بر آن سوار خواهند شد، به فال بد می‌گیرید و ... اگر مرگ را فراموش کنید، او به یادآورنده شماس و اگر از او غفلت کنید، انتقال گیرنده از شماس و اگر از آن بی‌زاری بجوید، او زیارت کننده شماس. (۱۱).

۵- دُعا و مناجاة: «پروردگارا! ای آفریدگار موجودات و ای بازگرداننده آنها! و ای زنده گرداننده

استخوانها! ... از تو خواهم که بر سرور فرستادگان درود بفرستی؛ و مرا در غربت یاری کنی تا اینکه افسارش را بکشم و بایستد و ... شتری رهوار به من عطا کنی که این راه را بیماید و توشه و رفیقی که شامل من بشود.

۶- کنایه‌ها: «أَتَقَى مِنَ الرَّاحَةِ وَأَعْرَى مِنْ صَفْحَةِ الْوَلِيدِ»: کنایه از نبودن چیزی از مال و دارایی. (۹)، «قَلَبَ الدَّهْرُ لِي ظَهَرَ الْمَجْنُ»: کنایه از اینکه روزگار با من دشمنی نمود و حال و روز مرا دگرگون ساخت. (۹)، «لَمْ يَرْضَهَا السَّيْرُ»: کنایه از اینکه آنها راههایی بودند که پیموده نشده بودند. (۸)، «مَطِيَّة»: کنایه از مرگ (۱۱)، «نَبَتَ الرَّبِيعُ عَلَي دِمْنَتِهِ»: بر روی قبرش گیاه روئیده است. (کنایه از اینکه خیلی پیش مرده است). (۱۲)، «حُمُرُ الْحَوَاصِلِ»: چینه‌دانهای سوزان، کنایه از گرسنگی، «أَبُو مَالِكٍ»: کنایه از گرسنگی، «أَبُو جَابِرٍ»: کنایه از نان، «النَّشْرُ»: بوی خوش، کنایه از مدح و ثنا (۱۳)، «زُغْلُولُ»: کنایه از فرزند (۱۷)، «جَامِعاً يُمْنَأَى إِلَى يُسْرَى»: در حالی که دست راستم را بر دست چپ بسته بودم. کنایه از فقر شدید و خالی بودن دست از هر چیزی. (۱۸)، أُمُّ الْكِبَائِرِ: کنایه از شراب (مقامه ۴۹).

۷- مثله‌ها:

«إِنَّ فِيهِمْ لَدَسَمًا»: برگرفته از مثل معروف «فِي فَلَانٍ دَسَمٌ»: نزد آنان خیری است. (۱۳)، «رُبَّ سَاعٍ لِقَاعِدٍ»: چه بسا تلاشگرانی که برای شخص نشسته کار می‌کنند. (۲۲)، رَبِّمَا قَرُبَ الْفَرَجُ وَ سَهْلَ الْمَخْرَجُ»: بسا که گشایش خاطر (خرسندی) نزدیک و جای بیرون آمدن، آسان و هموار شد. (۲۲)، «رَضِيْتُ مِنَ الْغَنِيْمَةِ بِالْأَيْبَابِ»: از غنیمت به بازگشت راضی شدم. (۲۳)، «وَرُبَّ امْرِئٍ يَسْعَى لِأَخْرَاقَعِدٍ»: (۲۲)، «مَا وَرَاعَكَ يَا عِصَامُ؟»: ای عِصَامُ پُشْتِ سَرَتِ چيست؟ (۳۷)، «الْقَرْمُ مِنَ غِلْمَانِهِ، كَالْكِتَابِ مِنْ عُنْوَانِهِ»: مرد را از غلامانش می‌شناسند همانگونه که کتاب را از

عنوانش می‌شناسند . (۳۸) ، «مَنْ لَحَظْنَا بِنَظَرٍ شَرِّرٍ ، بَعْنَاهُ بِمَنْ نَزَّرِ» : هر کس با بغض و کینه به ما بنگرد ، به او ارزش قائل نمی‌شویم . «مَنْ لَقِينَا بِأَنْفٍ طَوِيلٍ ، لَقِينَاهُ بِخُرْطُومٍ فِيلٍ» : هر کس ما را با بینی دراز ملاقات کند ، ما هم با خرطوم فیل زیارتش می‌کنیم . (۳۸) ، «كُنْتُ أَبَا الْعَبَّسِ ، فَصِرْتُ أَبَا عَمَلَسٍ» : شیر بودم و گرگ شدم (۴۲) ، «رَبِّمَا أَبْصَرَ عَمِيَّتٌ وَ آمَنَ عَفْرِيَّتٌ» : چه بسا انسان مست و نادان ضعیف و گمراه که آگاه و بینا گشته و چه بسا انسان پلید و شیطان صفت که ایمان آورده است . (۴۹) ، «تَلِكَ الْأَصَا مِنْ هَذِهِ الْعُصِيَّةِ» : آن عصا از این عصای کوچک است . ضرب‌المثلی است از شباهت فرزند به مادرش (۵۱) .

نتیجه:

مقامات بدیع‌الزمان همدانی ، یکی از متنه‌های بنیادین زبان و ادب عربی است که تأثیر بسزایی در ادبیان عربی زبان و پارسی زبان روزگار خود و پس از روزگار خود داشته است . همدانی سخنان و نظرات خود را در قالب بیانی مقامه بیان داشته است و این امر باعث شده است که ادیب ایرانی ، قاضی حمیدالدین بلخی ، کار او را پی بگیرد و به مقامه نویسی فارسی بیاغازد و پس از او هم آثاری چون گلستان سعدی ، بهارستان جامی ، پریشان قآنی درهمین قالب بیانی مقامه به ظهور برسد . نیز ادبیات عامیانه در واقع اساس و شیرازه‌ی مقامات همدانی است و حجم بیشتری از کتاب را به خود اختصاص داده است . همچنین بدیع‌الزمان همدانی توانسته است با آوردن ادبیات عامیانه در اثر خود از اوضاع اجتماعی دوران خود در جامعه عرب و ایران پرده بردارد . و بالاخره می‌توان با مطالعه‌ی این اثر بنیادین ، تاریخ و نحوه‌ی زندگی مردم آن دوره را بازسازی کرد و به صحنه‌ی نمایش یا فیلم در آورد .

کتابنامه

۱. ابراهیمی حریری ، فارس، مقامه‌نویسی در ادبیات فارسی، انتشارات دانشگاه تهران ، ۱۳۴۶.
۲. بهار ، محمدتقی ، ملک الشعراء، سبک شناسی، انتشارات امیرکبیر ، چاپ ششم، ۱۳۷۰.
۳. الثعالبی ، ابومنصور ، عبدالملک بن اسماعیل ، یتیمته الدهر ، به تحقیق محمد محی‌الدین عبدالحمید ، دارالفکر لطباعه و النشر و التواریخ ، بیروت ، لبنان، بدون تاریخ .
۴. دهخدا ، علی‌اکبر ، لغت‌نامه ، چاپ دانشگاه تهران ، دی ۱۳۴۱ هجری شمسی.
۵. حمیدی ، قاضی حمیدالدین ، ابوبکر عمرین محمودی بلخی ، مقامات ، به تصحیح دکتر رضا انزابی نژاد، مرکز نشر دانشگاهی ، تهران ، چاپ دوم ،.
۶. خطیبی، حسین ، فن نثر در ادب پارسی، انتشارات زوار، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۶.
۷. ذکاوتی قراگوزلو، علی رضا ، بدیع‌الزمان و مقامات نویسی، انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۴.
۸. زریکلی ، خیرالدین ، اعلام ، دارالعلم الملايين ، بیروت ، لبنان ، تشرین الثانی، نوامبر، ۱۹۹۰ م.
۹. زیدان ، تاریخ تمدن اسلامی ، قاهره.
۱۰. قلقشندی ، صبحُ الاعشى فی کتابة الإنشاء ، قاهره ، ۱۳۴۰ هـ.ق.
۱۱. الکنک ، فیکتور ، بدیعیات الزمان ، دارالمشرق بیروت ، لبنان، الطبعة الثانیة، ۱۹۸۶.
۱۲. محمد بن منظور ، لسان العرب ، قاهره ، ۱۳۰۷ هـ .
۱۳. نور عوض ، یوسف ، فن المقامات بین‌المشرق و المغرب ، دارالقلم ، بیروت، طبعة الاولى ، ۱۹۷۹ م.
۱۴. هدایت : نوشته‌های فراموش شده ، گردآورنده ، مریم دانایی برومند ، مؤسسه انتشارات نگاه، تهران ، ۱۳۶۷.
۱۵. هدایت ، صادق، نیرنگستان، انتشارات جاویدان ، تهران ، چاپ اول ، ۱۳۱۲.

۱۶. همدانی ، بديع الزمان ، مقامات، شرح شيخ محمد عبده، فى المطبعة الكاثوليكية، بيروت ، لبنان ، فى طبعة خامسة ، ۱۹۶۵ م.

۱۷. يوسف البقاعى ، شرح مقامات بديع الزمان ، الشركة العالمية للكتاب، ش م ل بيروت - لبنان، الطبعة الأولى ، ۱۹۹۰ م.

۱۸. Abrams M.H.(۱۹۷۱) . The Glassary of Literary terms (۳th ed.).
New york: Holt Rine hart and Winiston.